

منشأیابی یکی از غزل‌های حافظ

در شعر مولانا

علی اصغر فیروزنیا

مدرس دانشگاه آزاد بجنورد

شیخ بوسعید قدس الله روحه العزیز، به طوس آمد و پدرم رییس طوس بود و مرید شیخ بوسعید قدس الله روحه العزیز. هر روز به خانقاه استاد بواحمد آمدی به مجلس شیخ و مرا با خویش بیوردی و من در پیش پدر نشستمی و مرا چنان که جوانان را باشد دل به پوشیده‌یی باز می‌نگرست. پس شبی آن زن به من پیغام داد که «من به عروسی می‌روم، تو گوش دار تا چون باز آیم تو را ببینم». من بر بام بنشستم و شب دور در کشید و مرا خوب درگرفت. با خود آهسته این بیت می‌گفتم تا در خواب نشوم:

در دیده به جای خواب آب است مرا
زیرا که به دیدنت شتاب است مرا

گویند بخُسب تا به خوابش بینی
ای کم‌خردان چه جای خواب است مرا

این بیت می‌گفتم، خوابم ببرد. و در خواب بماندم تا آن ساعت که مؤذن بانگ نماز کرد. بیدار شدم، هیچ کس را ندیدم که خفته مانده بودم.^۱

۲- روایت بهاء‌ولد

به روایت بهاء‌ولد (پدر مولانا): (متوفی به سال ۶۲۸ ه.ق.) «یکی دعوی عشق زنی می‌کرد، گفت: شب بیا. او منتظر می‌بود تا معشوقه فرو آید. چون از کار شوی خود فارغ شد، بیامد. وی را خواب برده بود، سه دانه جوز در جیب وی کرد و برفت. چو بیدار شد دانست که چنین گفته است که تو هنوز خردی و کودکی. از تو عاشقی نه آید، از تو جوزبازی آید.»^۲

۳- روایت عطار

به روایت عطار: (متوفی به سال ۶۱۸ ه.ق.) عاشقی از فرط عشق آشفته بود
بر سر خاکی به زاری خفته بود
رفت معشوقش به بالینش فراز
دید او را خفته و ز خود رفته باز
رقعه‌یی بنیشت چُست و لایق او
بست آن بر آستین عاشق او
عاشقش از خواب چون بیدار شد
رقعه برخواند و برو خون‌بار شد
این نوشته بود: کای مرد خموش

□ عرفا بر پایه‌ی کلام معروف «المجاز قنطرة الحقیقه» عشق پاک مجازی را پلی برای رسیدن به عشق حقیقی می‌دانسته‌اند. البته در نظر اهل بصیرت، پل وسیله‌یی برای گذشتن است نه ماندن، محل گذار است نه جای قرار. حکایتی که در پی می‌آید به خوبی نشان می‌دهد که خواجه حافظ در سرودن یکی از برجسته‌ترین غزل‌های خویش متأثر از کلام عارفان پیش از خود (بویژه اشعار مولانا و عطار) بوده است. این حکایت، نخست به نثر بوده است و با گذشت زمان به رشته‌ی نظم درآمد است تا دلنشین‌تر و دل‌نشان‌تر گردد. به جز دو رباعی نخستین که منشور است، روایت عطار نیشابوری و مولانا و حافظ به شعر است. عطار و مولانا در قالب «مثنوی» به سرایش آن پرداخته‌اند، ولی حافظ در قالب «غزل» آن را سروده است. گرچه حافظ هم در بحر رمل آن را به نظم کشیده، تفاوت‌هایی در مقایسه‌ی شعر او با شعر دو شاعر بزرگ پیش از وی دیده می‌شود. عطار و مولانا با عنایت به این که بحر رمل مسدس محذوف یا مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) مناسب مضامین پندآمیز و عارفانه است و با ذوق سرایندگانش مطابق بوده، در بحر دل‌خواه خود سروده‌اند. اما لسان‌الغیب متناسب با قالب غزل و درون‌مایه‌ی حکایت که رنگ و بوی تند تغزلی دارد، وزنی غنایی را برای کلام خود برگزیده است، یعنی آن را در بحر رمل مثنی‌مخبون مقصور (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) عرضه کرده است. تصویرگری برجسته همراه با تسنیق صفات و کاربرد صفت در نقش قیدی (قید حالت) و عدم ذکر نهاد جلوه‌ی هنری شعر حافظ را به اوج رسانده است.

شعر حافظ در شعریت و وزن به شعر مولانا و عطار نزدیک است و در اصل داستان و بی‌پیرایگی‌اش به سخن عارف معروف، بوسعید مهنه.

به تشابه حکایت در کلام عارفان پیش از حافظ، بزرگانی چون مرحوم استاد فروزانفر و نیز استاد کریم زمانی اشاره کرده‌اند، اما درباره‌ی تأثیر خواجه حافظ از آنان در این موضوع، سخنی به میان نیامده است.

۱- روایت ابوسعید ابوالخیر

به روایت ابوسعید ابی‌الخیر (به قلم محمد بن منور): (ابوسعید متوفی به سال ۴۴۰ ه.ق.) «خواجه ابوالقاسم هاشمی حکایت کرد که من هفده ساله بودم که

سر فراگوش من آورد و به آواز حزین
گفت ای عاشق دیرینه‌ی من خوابت هست؟
عاشقی را که چنین باده‌ی شب گیر دهند
کافر عشق بود، گر نشود باده‌پرست^۵

پی‌نوشت‌ها

- ۱- آن سوی حرف و صوت (گزیده‌ی اسرار التوحید)، ص ۶۰.
- ۲- معارف بهاء‌ولد (به نقل از ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی)، ص ۲۰۰.
- ۳- منطق الطیر، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.
- ۴- مثنوی، دفتر ششم، ابیات از ۵۹۳ تا ۶۰۴ (ج سوم، ص ۳۰۶)
- ۵- دیوان حافظ، ص ۳۹.

منابع

- ۱- دیوان غزلیات حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب‌رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چ دوم، ۱۳۶۴.
- ۲- شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر ششم، کریم زمانی، تهران، انتشارات اطلاعات، چ ششم، ۱۳۸۲.
- ۳- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۶۲.
- ۴- آن سوی حرف و صوت (گزیده‌ی اسرار التوحید)، انتخاب و توضیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چ اول، ۱۳۷۲
- ۵- مثنوی معنوی مولوی، به همت رینولد الین نیکلسون، تهران، انتشارات مولی، چ دوم، ۱۳۶۲.

مخمور شبانه

سحرگاهان که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه
نهادم عقل را ره توشه از می
ز شهر هستی‌اش کردم روانه
نگار می‌فروشم عشوه‌یی داد
که ایمن گشتم از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی زان میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی در میانه
برو این دام بر مرغی دگر نه
که عنقا را بلندست آشیانه
که بندد طرف وصل از حسن شاهی
که با خود عشق بازد جاودانه؟
ندیم و مطرب و ساقی همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه
بده کشتی می تا خوش برانیم
از این دریای ناپیدا کرانه
وجود ما معمایی ست حافظ
که تحقیقش فسون است و فسانه
شیراز - حافظ

خیز اگر بازارگانی سیم کوش
ور تو مرد زاهدی، شب‌زنده‌باش
بندگی کن تا به روز و بنده باش
ور تو هستی مرد عاشق، شرم‌دار
خواب را با دیده‌ی عاشق چه کار؟
مرد عاشق باد پیماید به روز
شب همه مهتاب پیماید ز سوز
چون نه اینی و نه آن، ای بی‌فروغ
می‌مزن در عشق ما، لافِ دروغ
گر بختد عاشقی جز در کفن
عاشقش گویم ولی بر خویشتن
چون تو در عشق از سر جهل آمدی
خواب خوش بادت که نااهل آمدی»^۳

۴- روایت مولانا

به روایت مولانا: (متوفی به سال ۶۷۲ ه.ق.)
عاشقی بوده است در ایام پیش
پاسبان عهد اندر عهد خویش
سال‌ها در بند وصل ماه خود
شاه مات و مات شاهنشاه خود
عاقبت جوینده، یابنده بود
که فرج از صبر زاینده بود
گفت روزی یار او کامشب بیا
که بیختم از پی تو لوبیا
در فلان حجره نشین تا نیم‌شب
تا بیایم نیم‌شب من بی‌طلب
مرد قربان کرد و نان‌ها بخش کرد
چون پدید آمد مَهش از زیر گرد
شب در آن حجره نشست آن گرم دار
بر امید وعده‌ی آن یار غار
بعد نصف‌اللیل آمد یار او
صادق الوعدانه آن دلداری او
عاشق خود را فتاده خفته دید
اندکی از آستین او درید
گردگانی چندش اندر جیب کرد
که تو طفلی، گیر این، می‌باز نرد
چون سحر از خواب، عاشق برجهید
آستین و گردگان‌ها را بدید
گفت شاه ما همه صدق و وفاست
آن چه بر ما می‌رسد آن هم زماست»^۴

۵- روایت حافظ

به روایت حافظ: (متوفی به سال ۷۹۲ ه.ق.)
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
نرگسش عربده‌جوی و لبش افسوس کنان
نیم‌شب دوش به بالین من آمد بنشست